مؤلف کتاب بیضاوی : نام عبدالله لقب ناصرالدین

کنیه ابوالخیر یا ابوسعید نام پدر ایشان عمر بن علی بن محمد

بیضا اسم شهری که آنجا متولد شدند به همین خاطر بیضاوی میگویند

بیضا یکی از شهرهای فارس است که آنجا خیلی سرسبز است

محصول انگورشیب زیاد یافت میشود در زبان فارسی

در اسفید میگویند عرب ها بهش بیضاوی میگویند

در آن قلعه بسیار بزرگ است از دور نمایان است

زاهد مشهور حسین بن منصور حلاج - قاضی بیضا عابد زاهد

نیک صالح و امام بودند و برعهده قضای شهر شیراز

آمد و پس از عزل به شهر تبریز هجرت کردند

اتفاقاً روزی در مجلس علمی حضور یافت و در گوشه

نشست هیچ کس از حاضرین از آمدن ایشان اطلاع پیدا نکرد

در اثنای و بحث معلم یک نکته علمی بیان کرد

وجواب آن را از همه حاضرین درخواست کرد

ولی حاضرین قدرت آنرا نداشتند جواب بدهند

مدرس فرمود اگر کسی حل آنرا نمی داند باید همان نکته

را بعینه اعاده بکند و اگر آنرا نمی داند باید مفهوم

سوال را نقل بکند باز هم در مجلس کسی پیدا نشد

پس با شنیدن این امر معنی مذکور را بعینه بیان کرد

و گفت در این نکته کوتاهی وجود دارد و آنرا با دلیل

ثابت کرد حاضرین که از این عالم ماهر اطلاع پیدا کردند

بطرف آن متوجه شدند وزیر وقت از مقام خود بلند شد

و ایشان را به نزد خود آورد و علت آمدن آنرا از شیراز

به تبریز جویا شد: بغدادی از تعارف خویش خواهان اعاده

عهده قضا شد یعنی عهده قضاء شیراز وزیر پس از اعزاز

و اکرام ایشان را به عهده قضا تبریز مفتخر گردانید

قاضی بیضاوی در تبریز به دنبال یکی از علما مشهور

محمد بن محمد کحتانی بیعت کردند ایشان شیخ و

و استاد قاضی بودند پس از وفات شیخ، وفات حضرت

بیضاوی در کنار شیخ خود دفن شدند.

تصانیف بیضاوی؛ در فن حدیث شرح مصابیح و در

تفسیر بیضاوی در اصول فقه منهاج را نوشت در علم کلام تدوین

در نحو شرح کافیه، در منطق شرح مطالع را نوشت

علم کلام و حکمت از تفسیر امام فخر رازی علم معانی را از

تفسیر علامه زمخشری عقائد و لطائف را از تفسیر امام راغب

اصفهانی اخذ کرد چون که علامه زمخشری معتزلی بود

قاضی بیضاوی اکثر اعتراضات و عقائد و عقائد معتزله

را با نهایت و با دلیل متین رد کرده اند در فن تفسیر سه نوع

تفسیر داریم

Subject:-

Year: Month: Date:

۱۔ مختصرات مثل جلالین ۔ وجیز ۲۔ متوسطہ مثل تفسیر مدارک تفسیر کشاف و بیضاوی

۳۔ مطولات مثل تفسیر امام رازی روح المعانی تفسیر ابن جریر

فقط

سوال دوم: اسمای سوره فاتحه را با تفسیر بیان کنید و وجه تسمیه آنرا تحریر نمائید

جواب: قاضی بیضاوی برای فاتحه چهارده اسم ذکر میکند

۱ فاتحه - ۲ ام القرآن ۳ اساس القرآن ۴ کنز القرآن

وجه تسمیه اول چونکه قرآن مجید از این سوره شروع میشود گویا سوره فاتحه اصل و منشأ قرآن است

و بخاطر مبدأ فاتحه الکتاب و بخاطر اصل بودن ام القرآن گفته میشود زیرا ام به معنی اصل است

اهل عرب ام را به معنی اصل بکار میبرند هر کار جامع و بنیادی چیز را ~~اصل~~ ام و شاخه های آنرا تابع میگویند:

چنانچه به مکه میگویند ام القرا زیرا مرکز تمام شهرها است سوره فاتحه بخاطر امور دیگری ام القرآن نیز میگویند

زیرا فاتحه بر تمام مطالب که در قرآن ~~است~~ یافته میشود موجود است

یعنی خداوند ابتدا در آن ستوده شده است

و مشتمل بر امور نهی است و وعد و عید نیز در آن است

و از الحمد لله رب العلمین تا ملک الیوم الدین حمد خدا ج است

ایاک نعبد و ایاک نستعین امر و نهی است و از انعمت

علیهم تا و الضالین وعد و عید است گویا سوره فاتحه

مشتمل بر تمام ما فی القرآن است وجه تسمیه سوم سوره فاتحه

مشتمل بر معنی قرآن اجمالاً است و تمام قرآن تفسیل آن است

قرآن مشتمل بر احکام عملی و نظری است مراد از احکام

فروع میباشد مثل نماز، روزه و غیره.

وجه تسمیه چهارم این سوره به منزله کنز است چونکه کنز به محلی گفته

میشود که مال در آن جا محفوظ است گویا این سوره به منزله

کنز است که در آن خزائن قرآن کریم موجود است

در حدیث آمده است سورة الفاتحة کنز من کنوز القرآن

اسم ۵ سوره فاتحه (واقیه) به این خاطر گفته میشود که در نماز بدون

تفسیر خوانده میشود بخلاف سوره های دیگر

و نیز تمام معانی قرآنی در آن موجود است سوره کافیه

به این خاطر گفته میشود که بطور اجمالی بر تمام مضامین

قرآن پاک دلالت دارد هفتم حمد - هشتم شکر نهم دعا

۱۰ تعلیم المسئله ۱۱ سوره صلوات ۱۲ سوره شافی ۱۳ سوره شفا ۱۴ سبع المثانی

سوال (الف) در اسم اختلاف است در نزد بصریه اسم از سمو

مشتق شده که ناقص است و در نزد کوفیان اسم از وسم مشتق

شده؛ که مثال است - و در نزد مبرد و غیره از نحات بصره

اسم از اسماء محذوفة الاعجاز است یعنی از جمله آن اسمی

است که آخر آن به کثرة (استعمال) حذف شده است یعنی از آن

در اسم یکی این است که بخاطر کثرة استعمال حذف میکنند

مثل یدٌ و دم که در اصل یدیٌ و دموٌ است به همین خاطر

اسم از سموٌ مشتق شده.

و بخاطر کثرت استعمال و تراکب حرکات تخفیفاً از آخر آن
واو برداشته شده و حرف اول آنرا ساکن و بخاطر نجات
از ابتدا به سکون در شروع همزه وصل اضافه کردند اسم شد!
پس معلوم شد اسم از سُمُوّ به معنی عُلُوّ از باب نَصَرَ می‌باشد
شهادت این امر از گردان آن مشخص میشود:
جمع اسم اسماءٌ است و جمع آن اسامی و تصغیر آن
سُمَيٌّ و ماضی آن سَمَتْ می آید لذا اصل اسم
وسم بود جمع آن اوسام و جمع جمع او اسم و تصغیر آن
وُسَيْمٌ ماضی آن وُسِمَتْ می آید!
دلائل مسلک بصریان. شعر ابو خالد قنانی است
والله اسماه سما مبارکا آثرک الله به آثیک
یعنی خداوند متعال منده برای شما نام مبارک گذاشته
همچنان که ذات شما بر دیگران ترجیح دارد نام شما هم ترجیح
دارد

و نام عمده بر شما گذاشته از این لفظ پس معلوم میشوند
که لفظ اسم نام محی است بر خلاف بحث مذهب کوفیه!
که عالم کوفی میگوید که لفظ اسم از وسم مشتق شده است
و از اقسام یگانه مثال است و او را حذف کردند عوض
آن همزه وصل آوردند تا از وسم گشت اسم شد:
دلیل آنها است که در این صورت تعلیل اندک انجام
میگیرد فقط واو را حذف میکنند و همزه می آورد
و در تعلیل بصریین واو را حذف میکنند بعد از آن در
اول همزه وصل داخل میشود که در آن کثرت تعلیل است
لهذا که علت تعلیل بر کثرة تعلیل ترجیح دارد.
قلت
البته جواب شاهد اصل بصره از نظر اصل کوفه این است
که در تمام آنها قلب است مثلاً جمع اسم اسماء است
که در اصل او اسم ~~است~~ بود لیکن قلب گردید

Year: Month: Date:

او را اسماء ساختند. و در امثلهٔ دوم اسما اسامی و غیره هم

قلب وجود دارد. در جواب کوفیان این است که

از طرف بصریها در تمامی این کلمات قبول کردن قلب

توجیح بعید است ؛ و برخلاف اصل و نیز اگر اسم از سمو

اشتقاق شده باشد در واقع اسم بر رفعت شأن

مسمی دلالت میکند و باعث امتیاز از اغیار میباشد ؛

لهذا مشتق شدن اسم از سمو بسیار بهتر است از اینکه

از وسم مشتق شوند اگرچه در این صورت علت تعلیل است

ولی برخلاف قیاس است زیرا در کلام عرب رایج

و مستعمل نشده که از اول حذف کند و همزه وصل بجای

او بیاورد البته از آخر کلمات همیشه حذف میکند ؛

و بعضی اوقات در اول همزه وصل می آورد که این امر

در میان نحویان رایج است

لذا از این جهت خلاف اصل کلمه را استعمال کنیم

همان کثرت تعلیل و استعمال آن بر قانون صحیح بهتر است

از علت تعلیل و از اینکه علت تعلیل باشد و بر اصل عدم عمل کنیم

مسلک اصل بهره از کوفی بهتر است ؛ ب. الف در حقیقت

ج) چنانکه در ذات و صفات الله ج، مردم حیران هستند

در تحقیق لفظ الله هم حیران هستند که آیا لفظ الله عربی است

یا عجمی اگر عربی است علم است یا وصف و غیر ذالک

☆ قاضی بیضاوی چهار قول نقل کرده است ۱. لفظ الله اسم مشتق

۲ علم است ۳ صفت مشتق است ۴ لفظ الله سوری یا عبری است

خلاصه قول این است که لفظ الله مشتق است !

در اصل الاله بوده است چنانچه در شعر عیسی بن عمر است

آمده است معاذ الله ان یکون کذبه

ترجمه از این قرار است از این سخن به الله پناه میبرم

که محبوبه من در خوب صورتی مانند آهو باشد

نظر آن لفظ الناس است که در اصل اناس است

چنانچه در قول شاعر آمده است

ان البلایا یتس علی الاناس : مشکلات مانند برد وارید صار برای
ترجمه

اشخاص فرو میریزند در حالیکه مطمئن و عامل میباشند

پس همزه الله برخلاف قیاس برای تخفیف حذف شد

و عوض آن الف لام آوردند ولی چون که الف لام بطور

تاکید نمی آید بلکه عوض است لذا در صورت ندا ابودن

با همزه یا الله صدا زده میشود زیرا لفظ الله بر معبود بحق

مخصوص است و بر دیگران اطلاق نمی شود ا

لفظ الله در اصل وضع از نظر لغوی بر هر معبود اطلاق میشود

چه حق باشد چه باطل ولی بطور الکثری بر معبود بحق

اطلاق میشود مثل کلمه النجم عام است بر هر ستاره

ولی بعداً بر ثریا غالب آمده است

پس از این بحث قاضی صاحب برای مشتق منه لفظ الله

۷ قول نقل کرده است

إ الله از باب منع : وهذا شتق : یا از یلیه اله از باب سمع مشتق است

۲- لفظ الله علم ذات مخصوص رب العلمین است لذا این

لفظ خودش موصوف قرار میگیرد ولی صفت نمی شود

بلکه تمام اسماء صفت او واقع میشود دلیل دیگر این است:

بر ذات واجب الوجود اسم لازم است که تمام صفات برآن

اجرا گردد وظاهر است که بدون لفظ الله هر چه از

اسمای حسنی در آن این صلاحیت وجود ندارد.

یعنی لفظی که بر موصوف بودن دلالت کند فقط لفظ الله

است ، اما الفاظ دلالت کننده بر صفت بیشمار است

۳- دلیل التزامی است یعنی اگر لفظ الله علم نباشد

بلکه صفت باشد . لا اله الا الله . مفید توحید نمی شود

چنانچه کلمه لا اله الا الرحمن مفید توحید نیست ؛

حال که به اجماع علماء لا اله الا الله کلمه توحید است

لذا صفت قرار دادن الله لفظ الله صحیح نیست بنا بر قول صحیح علم است

قول سوم این است: این لفظ الله علم نیست بلکه صفت است

و قاضی بیضاوی ترجیح داده است که خلاصه آن این است

که این اسم به اعتبار اصل وصف است لیکن علمیت بر آن

غلبه کرده است و در صورتیکه چیزها کم مقام عام قرار گرفته

۱ در تمام صفات برای موصوف بودن ۲ خودش صفت نبودن

۳ در نفع شرکت: خلاصه و توزیع این است که لفظ الله

برای خداوند قدوس اسم است و اطلاق آن بر هیچ کس

دیگر درست نیست همین است مسلک زجاج نحوی

و قول علامه زمخشری و علامه گطادی و امام الحرمین؟

و امام رازی و امام و قول مختار امام شافعی و امام خطاوی (رح)

مثل لفظ خدا در فارسی الله اسم نکره نیست که

اطلاق آن بغیر خداوند بر دیگر هم صحیح باشد. لذا این

نه جمعی دارد و نه از لفظی مشتق شده و ترجمه هم در زبانهای

دیگر هم ممکن نیست. الله علم لذات واجب الوجود المستجمع

صفات کمال. سوال ۳ آیا تسمیه جزء فاتحه است یا نه:

با اختلاف فقها با دلیل بیان کنید؟ و قول راجح را بیان کنید.

جواب در پاره دو مسئله وجود دارد اول اینکه بسم الله داخل

قرآن است یا نیست

جواب به اتفاق علما که بسم الله جزء سوره نمل است و بعضی آیه است

مسئله دوم بسم الله جزء فاتحه است یا خیر در این باره اختلاف وجود دار

در نظر بعضی بسم الله جزء فاتحه الکتاب است همین است
مسلک امام شافعی رح و ابن مبارک لیث از نظر فقهای مدینه
شام بصره و قراء هم نیز امام احمد بن حنبل رح و امام اوزاعی
و شوری اینکه جزء الحمد نیست همین است مسلک احناف
ز امام اعظم رح در این باره تصریحی وجود ندارد:
ولیکن چونکه در نظر اکثر فقها بسم الله جزء الحمد نیست
و سکوت امام ابو حنیفه رح در این مسئله

دلیل عدم جزئیت است از نظر امام ابوحنیفه (رح) ،

بسم الله نه جزء فاتحه است و نه جزء سوره دیگر لهذا در نماز های جهری هنگام قرائت فاتحه بسم الله جهراً خوانده نمی شود و نیز هنگام تمام بودن سوره و شروع سوره دیگر نه خواندن بسم الله دلیل عدم جزئیت است البته بسم الله در تمام سور به عنوان فصل می آید و تبرکاً و تیمناً خوانده میشود چنانچه در حدیث شریف آماده است کل امر ذی بال (الا لحدیث)

از نظر امام محمد (رح) ، که راجع به بسم الله از ایشان سوال شد فرمود مابین دفتین کلام الله است و ظاهر است که مابین دفتین بسم الله هم آمده است لذا جزئیت نزد احناف ثابت است چونکه قاضی صاحب شافعی مذهب است دلائل خود را بر جزئیت بسم الله و الحمدلله ذکر میکند که ما هم دلائل خود را ذکر میکنیم ۱ حدیث حضرت ابوهریره (رض) که آنحضرت (ص) فرمود سوره فاتحه ۷ آیه است و اولین آیه او بسم الله الرحمن الرحیم است ۲ حدیث حضرت ام سلمه (رض) که رسول الله (ص) ، فرمود سوره فاتحه را تلاوت کرد فرمود بسم الله الرحمن الرحیم ، الحمدلله رب العالمین این را یک آیه شمرد

۳ اجماع منعقد شده که مابین دفتین کلام الله است ،

۴ ~~علی~~ از نظر حدیث برای تجرید قرآن شریف از غیر الفاظ قرآن تاکید شده است حتی اینکه آمین را در قرآن نمی نویسد اما وقتیکه بسم الله نوشته شده دلیل جزئیت بسم الله ثابت شد که جزء قرآن است

دلائل احناف: ۱ـ حدیث بی بی عایشه رض، و قرائت شود آنحضرت ص

که بعد از تکبیر در قرائت نماز از الحمد لله شروع میکرد رواه مسلم.

۲ـ حدیث انس رض، میفرماید که من پشت سر رسول الله ص،

ابوبکر و عمر رض، نماز خوانده ام من کسی را ندیده ام که جهراً

بسم الله الرحمن الرحیم را بخوانند؛ رواه بخاری و مسلم متفق علیه؛

پس معلوم شد که بسم الله جزء فاتحه نیست؛ اگر چنانچه جزء

فاتحه بود همچنانکه الحمد لله را به جهر میخوانند بسم الله الرحمن الرحیم

را نیز میخواندند ۳ـ حدیث قدسی از روایت شود حضرت ابوهریره رض،

که فرمود فاتحه در میان من و بنده من نصف نصف تقسیم شده

وقتیکه بنده میگوید الحمد لله رب العالمین خداوند میگوید حمدنی عبدی

و وقتیکه بنده الرحمن الرحیم میگوید؛ خداوند میگوید اثنی علی عبدی

در این حدیث بزرگ شروع از الحمد لله شده نه از بسم الله؛

اگر چنانچه بسم الله جزء فاتحه میبود ذکر از آن به میان می آمد

۴ حضرت احمد بن حنبل میفرماید که عبدالله بن مغفل فرمود

که من ~~از پدرم شنیدم~~ در نماز بسم الله میخواندم پدرم شنید

بعد از فراغت نماز فرمود ایاک الحدث فی الاسلام؛

بلاشبهه من پشت سر آن حضرت ص، و حضرت ابوبکر رض،

حضرت عمر و حضرت عثمان رض، نماز خواندم این حضرات در شروع

نماز جهراً بسم الله نمی خواندند از این حدیث معلوم میشود که بسم الله

جزء فاتحه نیست طبق حدیث نظر فقهاء مدینه و شام ترجیح دارد

و همین است قول احناف؛

دلیل پنجم این است که بسم الله را اگر جزء فاتحه بدانیم در

الرحمن الرحیم در فاتحه تکرار میشود

Subject:
Year: Month: Date:

که این خلاف بلاغت است جواب های شوافع که از نظر احناف
به آنان داده شده است حدیثکه برای شوافع از ابوهریره رض
نقل شده در آن تعارض است وطبق قاعده اذا تعارض
تساقطا ۲ در روایت ام سلمه شاید بسم الله تبرکا تلاوت شده
فاذا جاء الاحتمال بطلت الاستدلال پس مسلک ما ثابت شد

سوال ۵ عبارت آینده را تشریح کنید و الباء متعلقة بمحذوف
تقدیره بسم الله اقرأ ج جواب منه ستر و سعدان

باء بسم الله در این عبارت از نظر مفسر مورد بحث است
~~تقدیر آن چنین است~~ قاضی صاحب میگوید با بسم الله جار است
تقدیره چنین است بسم الله اقرأ زیرا آنچه بعد از آن می آید
محذوف است یعنی خوانده میشود؛ البته بعض از علما میگوید
اصل عبارت چنین است بسم الله الکتب ولی از جمله الفاظ
که بسم الله به او متعلق باشد الفاظ کلمه اقرأ بهتر است
نزد بعضی از علما کلمه ابدأ را مقدر میگوید چونکه ابدأ با فعل
تسمیه کننده معنا نقت ندارد لذا مقدر دانستن اقرأ از مقدر
دانستن ابدأ بهتر است لذا در این صورت تقدیر عبارت
این است شرح آن چنین است در بسم الله با حرف جار است
متعلق آن محذوف است راجع به متعلق آن نحویان اختلاف
دارد آیا فعل مقدر کنیم یا اسم و اگر فعل مقدر باشد آیا
فعل آن بهتر است یا فعل بعض فعل آنرا مقدر میدانند
یعنی ابتدأ دلیل آنها ارشاد نبوی ص است کل امر الحدیث
که در آن لفظ ابدأ آمده است که فعل است بعضی اسم
مقدر میکنند یعنی بسم الله ابتدائی دلیل آنها اینکه در قرآن
آیه بسم الله مجریها و مرساها آمده است که در آن اسم
یعنی مصدر ظاهر گردانیده شده

والا مطلعه محذوف

Subject:
Year: Month: Date:

دلیل دوم اینکه در مقدر کردن اسم در تسمیه مقید دوام است

ولی قاضی صاحب فعل خاص مقدر میکند یعنی بسم الله اقرأ
در دلیل آن این است آنچه بعد از تسمیه می آید او از قبیل
مفروع است سپس خود قاضی صاحب یک قاعده کلی بیان
میکند که شروع کننده هر کاری با تسمیه شروع میکند و برای آن
لفظ دلالت کننده است بر آن یعنی یک فعل مشتق مقدر
میکند که اخذ باشد و بسم الله با متعلقش پس خود قاضی صاحب
اقوال گذشته را تضعیف میکند که مقدر کردن فعل خاص یعنی
اقرأ از آن که ابدأ باشد بهتر است زیرا ابدأ فعل عام
است این با فعل از نظر مطابقت و دلالت فعلی بعید
است که فاعل تسمیه گوید: بسم الله شروع میکند یا نوشتن را
لهذا اقرأ بهتر است قول دوم این است که ابتدائی اگر
مقدر باشد که فعل خاص است از ابتدائی اقرأ را مقدر
کردن بهتر است زیرا در این صورت قبول کردن
حذف بیشتر پیش می آید به این طور که ابتدائی را شما
مبتدای مؤخر قرار داده و بسم الله را با حاصلٌ یا کائنٌ یا
ثابتٌ متعلق دانسته خبر قرار دهید؛ لذا اول لفظ ابتدائی
مقدر قرار دادیم بعد لفظ کائن قرار دادیم بعد ثابت که چند حذف
پیش می آید بخلاف اقرأ که در این صورت حذف کمتر وجود
دارد لذا قلت حذف از کثرت حذف بهتر است؛
البته جواب آن دلیل که ابدأ را از حدیث کل امرٍ ذی بال
لم یبدأ اخذ کرده بودیم جواب آن این است که در این حدیث
اثبات ابتداء مراد است نه تلفظ ابدأ؛ کما فی قوله تعالی!
اقرأ باسم ربك؛ توضیح بر عبارت قاضی صاحب یک اشکالی
وارد است

Subject:
Year: Month: Date:

در اینجا که قاعده کلی بیان کرد میگویند لذالک یقدم کل فاعل ما یجعل تسمیة مبدأ له یقدم کل فاعل نفلاً یدل علی ان یجعل تسمیة مبدأ له

سوال ۶: عبارت آینده را شرح دهید: وتقدیم المعمول ههنا اوقع کما فی قوله تعالی بسم الله مجریها ایاک نعبد لانه اهم وادل علی الاختصاص وادخل فی التعظیم واوفق للوجود فان اسمه تعالی مقدم علی القرائة کیف لا وقد جعل آلة لها من حیث ان الفعل لا یتم ولا یعتد به شرعا مالم یصدر باسمه تعالی لقوله ص: کل امر ذی بال الحدیث

جواب در واقع این عبارت جواب یک سوال مقدر است و آن این است در تقدیر بالا متعلق بسم الله را ملتصق اقرأ قرار داد تقدیر عبارت این است بسم الله اقرأ از این امر تقدیم معمول بر عامل لازم می آید، حال طبق قاعده تقدیم عامل بر معمول لازم است در این محل یعنی در تقدیر تقدیم معمول بر عامل بیشتر موثر است و این امر کثیرالوقوع میباشد چنانچه در آیه بسم الله مجریها و ایاک نعبد مقدم شدن معمول بر عامل در این جاها دیده میشود علت موثر بودن وتقدیم معمول بر عامل به چهار وجه امکان پذیر است ۱- معمول یعنی بسم الله مهم است بسم الله اقرأ
۲- در اختصاص بیشتر دلالت دارد زیرا در نحو خواندیم تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر ۳- در تقدیم بسم الله فی الحصر
تعظیم بیشتر دخل دارد زیرا آنچه مقدم است به نظر ما و یا معظم و محترم است
۴- تقدیم بسم الله با وجود اسم بیشتر موافق میباشد زیرا اسم الله برقرائت قاری مقدم است چرا چنین نباشد زیرا اسم الله آله قرائت قرار میگیرد زیرا آنچه با اسم خداوند شروع نشود اعتبار ندارد بنا براین نبی کریم ص فرمود کل امر ذی بال الحدیث

سوال هفتم: انما کسرة البا ومن حق حروف المفردة ان تفتح لاختصاصها بلزوم الحرفیة والجر کما کسرت لام الامر ولام الاضافة داخلة علی المظهر وللفصل بینها وبین لام الابتدا ولام التاکید.

مصنف دوم، یک اعتراض را نقل میکند انما کسرة البا ومن حق حروف المفردة ان تفتح یعنی با بسم الله را تصریح داده حال که حروف مفرده

سوال هشتم

است وحق حروف مفرده فتحه است، لذا باید با را فتحه میدادیم، در واقع تفصیل این اعتراض اینگونه است حروفها که از مخارج بیرون می آید ۲ قسم است ۱ حروف مبانی ۲ حروف معانی حروف مبانی آنرا گویند که از آنها اسماء درست میشود یعنی کلمات تعبیر میشود لیکن خود حروف کلمه نیست مثل زید یک اسم است وکلمه است که تعبیر آن از لبه حرف انجام گرفت زی د، حروف نه کلمه هستند نه آن حروف جدا گانه معنی دارد لهذا به این حروف معرب مبنی متصل میشود چونکه اعراب وبنا صفات کلمه هستند ونه صفات این حروف واین حروف مبانی کلمه نیستند ۲ حروف معانی آنها را میگوید که یک قسمی از کلمه میباشد در مقابل اسم فعل می آید مثل ف و ع با این حروف به بنا متصف میشود وقتیکه به بنا متصف میشود اصل در بنا سکون است زیرا بنا یک حال دائمی است که خواهان تخفیف است

واصل تخفیف سکون ولی اگر حروف مفرد در ابتداء بیاید ابتدا به سکون ممکن نیست لذا باید یک گونه حرکت در داشته باشد ولی حرکت آنها چنین میباشد که مناسب وقرین سکون باشد والفتحة اخف الحرکات از اینجا اعتراض واقع شد که با در بسم الله از حروف مفرده است لذا آنرا طبق قاعده سابقه مفتوح بخوانند

قسم ۱ قسم ۲

علامه بیضاوی جواب میدهد اختصاصها بلزوم الحرفیة والجر

یعنی به خاطر لزوم حرفیت حرف بودن برآن جر یعنی کسره دادند
چونکه با ما بعد خودش جر دادن لازم و با حرفیت و جر کسره مناسب
است زیرا مناسب حرف سکون است و سکون عدم حرکت را
میگویید و کسره هم بخاطر قلت وجود خودش به منزله عدم است
قلت وجود به این خاطر است که کسره بر تمام افعال داخل نمی شود
به غیر منصرف کسره نمی آید مناسب کسره این است کسره و جر را
معلوم است که اصل با مناسب خودش مناسبت دارد ؛

چونکه بیشتر با کسره مناسبت دارد لذا جر هم با کسره مناسبت دارد
دیگر با را جر نمی دادند مخالفت اصل با مؤثر لازم می آمد
لهذا به خاطر حرفیت و اختصاص جر با را کسره دادند

مثل لام امر لیفعل کسره داده شد تا از لام ابتدا متمایز
باشد که در افعال داخل است و نیز لام اضافت را
کسره دادند که بر اسم مفرد داخل میشود و در لام امر بخاطر
تخفیف ~~است~~ مفتوح است بر جواب مفسر علامه یک اشکال وارد
میشود که ایشان برای کسره دادن علت را حروف مفرده و لزوم
حرفیت و لزوم جر قرار داده است حال که بعضی حروف یافته
میشود که برآنها حرفیت لازم است مکسور نیست بلکه مفتوح است
چنانچه در آیه فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق الآیه ا
یا عاطفه واو عاطفه با وجود حرف بودن مفتوح است
و نیز ~~کداب~~ کداب آل فرعون والذین من قبلهم :
در کاف تشبیه با وجود لزوم حرف جر مفتوح است

جواب این سوال این است که علت کسره را لزوم حرفیت
و جر قرار دادند در واو عاطفه و کاف تشبیه علی سبیل
الاحتمال یافته نمی شود مگر لزوم جر یافته نمی شود

زیرا لازم نیست ما بعد واو عاطفه مجرور باشد بلکه ما بعد واو عاطفه مطابق طابع معطوف علیه است و در کاف تشبیه لزوم جر است لیکن حرفیت لازم نیست زیرا او گاهی در معنی مثل میباشد که اسم است

سوال هشتم این عبارت را تشریح کنید

ما معنی الحمد والمدح والشکر این عبارت را با بیان فرق تشریح کنید سپس عبارت آینده را شرح دهید

وعلما کان الحمد من شعب الشکر اشیع للنعم وادل علی مکانها لخفاء الاعتقاد وما فی آداب الجوارح من الاحتمال جعل رأس الشکر والعمدة فیه قوله (ص) الحمد رأس الشکر من لم یحمد الله لم یشکر الله

جواب معنی الحمد تعریف کردن بر خوبی اختیاری است چه مقابل نعمت باشد یا نباشد؛ و مدح تعریف بر فعل عمده و نیز پسندیده تعریف کردن است خود آن فعل اختیاری باشد یا غیر اختیاری مثل حمد کاریز علی علمه و کرمه و درست نیست حمدت علی حسنه بلکه در این صورت مدحت علی حسنه زیرا حسن را مدح میگویند: صفای مروارید و زیبای باغ را اگر بیان بکنیم آنرا مدح میگویند بعض از علما میگویند حمد مدح هم معنی و مترادف است علامه زمخشری صاحب کشاف

میگویند مترادف است شکر در مقابل نعمت می آید پس
معنی شکر تعریف کردن بر انعام و اکرام است که از طرف منعم
انجام میگیرد چه این شکر به زبان باشد و چه اعضا و جوارح
کاری انجام دهد که تعظیم منعم فهمیده شود لقول شاعر

افادتکم النعمای منی ثلاث   یدی و لسانی و الضمیر المحجبا
ترجمه نعماتی که به من عطا شده و بر من از جهت فایده رسیده است
پس من تعریف به وسیله دست و زبان قلب انجام میدهم
یعنی بر برکت احسانات شما اعضا و جوارح من در اطاعت شما
دل در عقیده شما مشغول است

در این شعر در میان حمد مدح عموم خصوص من وجه است
حمد از نظر مورد خاص است فقط از زبان انجام میگیرد
و نسبت به متعلق عام است خواه در مقابل نعمت باشد یا نباشد
بخلاف شکر که با نعمت متعلق دارد پس در میان متعلق
و متعلق این نسبت وجود دارد از این شکر نیز معلوم میشود
که در میان حمد مدح عموم خصوص من وجه است

۲۵ [illegible]

حمد از نظر اعتباری مورد خاص است زیرا مخصوص زبان است
و از نظر متعلق عام بخلاف شکر که با نعمت تعلق دارد پس به اعتبار
متعلق عام و از نظر مورد خاص است یعنی در میان حمد شکر
عموم خصوص من وجه است: دو ماده وجود دارد ۱ ماده اجتماع
۲ ماده افتراق ماده افتراق وقتیکه برای کار عمده به زبان تعریف
کرده شد حمد گفته میشود شکر نیست ۳ ماده ~~افتراق~~ اجتماع
افتراق (دوم)
وقتیکه برای کسی از نظر عقیده قلبی یا اعضای جوارح انجام داده شد
شکر است حمد نیست ۳ ماده اجتماع وقتیکه برای منعم به زبان
تعریف انجام گیرد حمد شکر هردو صادر میشود؛ اما اگر در پس مدح
تشبیه قاضی بیضاوی در واقع از اینکه دفع سوال مقدر را مینماید
جواب این است در میان حمد شکر نسبت عام خاص درست
نیست زیرا معنی عام من وجه این است که هر یکی بر بعضی از
موارد دیگر صادق بیاید حال که رسول اکرم ص فرموده الحمد رأس الشکر
ازین عبارت معلوم میشود که حمد جزء شکر است
زیرا شکر جسم قرار داده حمد را جزء آن قرار داده ظاهر است
که کل بر جزء صادق نمی آید پس نسبت عموم و خصوص من وجه
درست نیست

[illegible]

قاضی بیضاوی جواب سید حمد خدا را نظر بود که گانه یکی از موارد سه گانه شکر است اگرچه از مورد متعلق جز شکر و یک شاخه حمد است و حمد شاخه است در تمام شاخه های شکر برای اظهار نعمت

و عالی و اوفق میباشد تا وقتیکه این امر وجود دارد

پس این اظهار به شکر یک نعمت بزرگ است زیرا عمل قلب مخفی است تا وقتیکه به زبان ظاهر گردانیده نشود

اعتقاد منعم علیه مخفی و غیر معلوم است و در عمل اعضا

و جوارح امکان ریا امکان سمع وجود دارد به خلاف شکر لسانی که حمد است این از زبان افراد شکر گزار را حق انجام میگیرد که از هرگونه شکوک و احتمالات نیست

به همین خاطر آن حضرت (ص) ارشاد فرمود: الحمد رأس الشکر لذا اگر از بنده حمد سر نزد نباشد گویا شکر خداوند را ادا نکرده است

سوال نهم این عبارت را شرح دهید؛

در نص بالا ابتدا حضرت لله و اصله النصب و قد قرئ به و انما عدل عنه الی الرفع لیدل علی عموم الحمد و ثباته له دون تجدده و حدوثه و هو من المصادر التی تنصب بافعال المضمرة لا تکاد تستعمل معها

والتعریف فیه للجنس ومعناه الاشارة الی ما یعرفه کل احد

ان الحمد ما هو، وقیل للاستغراق اذ الحمد فی الحقیقة کله له

اذ ما من خیر الا وهو مولیه بوسط او غیر وسط کما قال الله تع،

وما بکم من نعمة فمن الله وفیه اشعار بانه تعالی حیٌّ قادر

مرید عالم اذ الحمد لا یستحقه دون من کان هذا شانه

جواب سوال ⑨ ورفعه بالابتداء وخبره لله یعنی رفع الحمد

بنا بر ابتدا است و خبر آن لله یعنی از نظر ترکیب نحوی

الحمدُ بنا بر مبتدا بودن مرفوع است و خبره لله رب العالمین

تمام جمله زیرا الله موصوف رب العالمین مضاف با مضاف الیه

صفت اول الرحمن صفت ثانی الرحیم صفت ثالث مالک الیوم الدین

مضاف با مضاف الیه پیوسته صفت راجع به لفظ الله که موصوف باشد

موصوف با چهار صفت شود مجرور برای جار با مجرور خود متعلق

ثابتٌ محذوف است ثابتٌ خبر مبتدا میباشد مبتدا با خبر خود

جمله اسمیه خبریه و اصله النصب وقد قری به یعنی اصل الحمد نصب

است چنانچه در بعضی قرائت شاذ منصوب خوانده میشود

که در اصل نحمد الحمد لله جمله فعلیه بود

الثه سوال این است که این جمله فعلیه به جمله اسمیه چگونه و چرا
بدل شد و به جای نحمد الله الحمد لله شد این چه فایده دارد
مفسر میفرماید انما عدل عنه الی الرفع لیدل علی عموم و ثباته
دون تجدده وحدوثه یعنی از نصب به رفع به همین خاطر
عدول کرد تا که برای عموم حمد و ثبات حمد دلالت کند نه بر
تجدد و حدوث مطلب این است که احمد الله جمله فعلیه برای
تجدد و حدوث به همین خاطر از جمله فعلیه به جمله اسمیه منتقل
شد و الحمد لله شد که برای عموم حمد و ثبوت حمد دلالت
کند و برای دلالت کردن بر ثبوت به خاطر جمله اسمیه کمتر است
و عمومیت به خاطر الف آمد برخلاف آن عبارتیکه نحمد الله
باشد که منصوب باشد در این صورت هر دو این فایده
مفعول میشود زیرا حمداً مفعول مطلق منصوب به فعل محذوف
است زیرا محذوف کالمذکور لذا فعل ناصب محذوف حکم فعل
مذکور را دارد در این صورت عموم و ثبوته از بین می رود
عموم به خاطر این امر که بر فعل دلالت میکند

یعنی نسبت الی الفاعل که برای تعیین دلالت میکند چونکه

فعل به زمانه معین مقترن است وهو من المصادر التی

تنتصب بافعال المضمره لا تکاد تستعمل حمد از آن مصادر

میباشد که به وسیله افعال محذوفه منصوب میشود و این

مصادر با افعال المذکور مستعمل نمی شود بلکه افعال آنها را بطور وجوب

حذف میکند و آن مصادر را قائم مقام آن قرار میدهد

یکی از آن مصادر شکراً شکراً است و حمداً حمداً میباشد

و تعریف در الحمد برای جنس است و معنی آن اشاره بسوی

ما یعرفه کل احد ان الحمد ما هو یعنی در الحمد لام تعریف برای

جنس است و مقصد از این لام تعریف اشاره است به این

حقیقت هر شخص میداند که حقیقت حمد چیست یعنی ثناء علی

جمیل الاختیاری در این صورت معنی آن این است که

ماهیت حمد و حقیقت حمد برای الله تعالی مختص است

و قیل للاستغراق اذ الحمد بالحقیقت کله له اذ ما من خیر الا هو

به وسطه او غیر وسط لقوله تعالی وما بکم من نعمة فمن الله

بعضی از دانشمندان اهل علم میگویند الف لام در الحمد برای
استغراق است یعنی تمام و کمال حقیقت حمد برای خداوند متعال
است چونکه تمام خوبی ها را به مردم عطا کرده است بالواسطه
یا بلا واسطه لقوله تعالی وما بکم من نعمة یعنی هر نعمتیکه شما
شده از جانب الله (ج) است و نیز ارشاد نبوی (ص) است
اللهم لک الحمد کله و لک الملک کله بیدک الخیر کله و الیک یرجع الامر کله
خلاصه این است که الف لام جنس باشد یا استغراق هر دو درست
است ولی علامه زمخشری نگاه اشاره به طرف اعتزال داشته است
چنانچه میگوید والاستغراق الذی یتوهمه کثیر من الناس وهو منهم
یعنی توهم استغراق که از بعض مردم دیده میشود خصوصا جبار باقی
است علامه زمخشری استغراق را به طبق عقیده معتزله که در
مسئله خلق افعال اعتراض کامل وارد میشود. فبالواجب
که از الف لام جنس استغراق ثابت نمیشود دلیل آن این است
که اگر فردی از حمد برای غیر ثابت باشد بر آن اطلاق جنس حتماً
میشود از وقتیکه اطلاق جنس بر فرد درست شد پس ثابت
شدن فرد برای غیر نیز ثابت میشود و در این صورت

ثابت بودن جنس برای غیر نیز ثابت میشود و در آن نیز
استغراق شدن جنس حتماً پیدا می آید و جنس حمد بر ذات
باری تعالی مختص نمیشود حال که شما جنس حمد را برای ذات
الله مختص کردی پس معلوم میشود وقتیکه اختصاص در جنس
پیدا میشود پس اختصاص جمیع افراد بر ذات باری تعالی
هم ثابت میشود پس در صورت جنس بودن از عده خاص شد
در جنس و اختصاص جمیع افراد بر ذات الله تعالی هم ثابت میشود
پس در صورت جنس بودن استغراق هم فهمیده میشود
پس الف لام استغراقی باشد یا جنسی تمام افراد هم فقط برای
الله است زیرا تعریف مسموع و محفوظ در واقع بطرف نسائح
و خالق و فیه اشعار بانه تعالی حی قادر مرید عادل اذ الحمد
لا یستحقه الا من کان هذا شانه

سوال نهم این عبارت را شرح کنید: و رفعه بالابتدا و خبره لله و اصله النصب و قد قری به و انما عدل عنه الی الرفع لیدل علی عموم الحمد و ثباته له دون تجدده و حدوثه و هو من المصادر التی تنصب بافعال مضمرة لا تکاد تستعمل معها و التعریف فیه للجنس و معناه الاشارة الی ما یعرفه کل احد ان الحمد ما هو، و قیل للاستغراق اذ الحمد فی الحقیقة کله له اذ ما من خیر الا و هو مولیه بوسط او غیر وسط کما قال الله ج و ما بکم من نعمة فمن الله و فیه اشعار بانه تعالی حی قادر عادل مرید عالم اذ الحمد لا یستحقه الا من کان هذا شأنه و قری الحمد باتباع الدال اللام و بالعکس تنزیلاً لهما من حیث انهما یستعملان معا منزلة کلمة واحدة

جواب یعنی جمله الحمد لله اشاره به این امر است که الله ج حی قادر با اراده یعنی کسی که در او این صفات چهارگانه یافت (عالم مرید) شود مستحق حمد هستند زیرا حمد عبارت است از تعریف کردن بر محاسن اختیاری و معلوم است افعال اختیاری از ایشان صادر میشود زیرا که قادر برای افعال هستند و نام اراده این است که به اختیار کار کردن پس مرید و قادر بودن الله ج ثابت گردید و چونکه صفت علم بودن حیات ممکن نیست بنابراین

فی است وقری الحمد باتباع الدال اللام و بالعکس تنزیلاً لهما

من حیث انهما یستعملان معا منزلة کلمة واحدة در الحمدلله دو قرائت

است در یک قرائت دال را تابع لام جاره قرار دادن کسره میخواهد

و بر عکس یعنی لام را تابع دال قرار داده با ضمه لام میخوانیم به هر

صورت رشد اشکالی وارد میشود و اشکال این است که حرف

را تابع حرکت حرف دیگر آن وقت قرار میدهد که هر دو حرف در یک

کلمه باشند ولی اینجا در دو کلمه است حاصل جواب اینکه این هر دو

کلمه یکجا استعمال میشود لذا به منزله کلمه واحده دانسته میشود

و حکم اتباع ثابت میشود

سوال دهم لفظ الرحمن الرحیم را

لفظاً و معناً طبق تفسیر مفسر توضیح و تشریح دهید و فرق آنرا

مشخص کنید

جواب سوال دهم (۱۰) این دو اسم برای مبالغه ساخته شده است

رحم از باب سمع مشتق است مثل صیغه غضب از غضبان برای مبالغه

مشتق است یعنی مردی در نهایت غضب ناک

وعلیم که صیغه مبالغه است از علم مشتق است خلاصه مؤخذ رحمن رحیم
هردو از مصدر رحمت است از رقت قلب نرم دلی است یعنی
میلان قلب و رد یا ان نفس که مقتضی فضل باشد از ماده رحم
ماخوذ است یعنی بچه دان زیرا این عضو بر بچه که در او است
مهربان میباشد سوال معنی رحمت رقت قلب و نرم دلی است
که عبارت است از تاثر بودن نفس و تمایل نفسی و این معانی
تابع مزاج جسمانی میباشد یعنی اول مزاج جسمانی یک اثر را قبول
میکند پس از آن این کیفیت موجود میگردد و اگر این صفات به
الله (ج) اطلاق شود یعنی رحمن الرحیم در آن صورت برای
الله (ج) اثبات نفس و جسم بودن لازم می آید و ظاهر است
که نفس و جسم مستلزم امکان است که این امر برای ذات الله (ج)
محال است جواب اطلاق این الفاظ بر ذات الله بطور غایت
و آثار هستند نه به نسبت اسباب و موارد که از قبیل انفعال
و تاثر میباشد مثلاً معنی رحمت رقت قلب است این مبدأ
و سبب فضل احسان و تاثر میباشد که غایت مبدأ او است لذا
مبدأ از قبیل انفعال و تاثر است و اثر از قبیل تاثیر است
فرق بین رحمن و رحیم رحمن بالفتح ابلغ است از رحیم
زیرا قاعده مشهور عرب است که زیادت حروف تدل علی
زیادت المعنی مثل قطع و قطّع با تشدید بلا تشدید ثلاثی مجرد
است و ثلاثی مزید یعنی خیلی قطع کنند و همچنین کبار با تخفیف
به معنی بزرگ و کبّار با تشدید معنی خیلی بزرگ و چونکه در رحمن
۵ حرف هستند در رحیم ۴ حرف لذا در رحمن نسبت به رحیم زیادت
رحمت بیشتر دیده میشود چنانچه قاضی بیضاوی میفرماید که زیادت
بر دو قسم است ۱ زیادتی معنی گاهی به اعتبار کمیت معنی مقدار
میباشد و گاهی به اعتبار کیفیت در صورت اول یا رحمن الدنیا

و رحیم الآخره گفته میشود ولی اگر زیادتی از نگاه مقدار اعتبار کرده میشود پس نسبت رحمن به طرف دنیا کرده میشود زیرا که رحمت دنیا بر رحمت آخرة مقدم است و نسبت رحیم به آخرة داده میشود زیرا رحمت آخرة موخر است

و اگر زیادتی از نظر کیفیت کرده شود پس رحمن الدنیا و الآخرة و یا رحیم الدنیا گفته میشود یعنی در صورت دوم اضافت رحمن به طرف دنیا و آخرت کرده میشود و اضافت رحیم فقط به طرف دنیا میشود زیرا تمام نعمتهای آخرت بزرگ است البته نعمتهای دنیا کوچک و بزرگ است اگر کوچک را لحاظ کند اضافت رحیم به طرف دنیا میشود در این صورت رحمن الدنیا و الآخرت

سوال ۱۱ ملک الیوم الدین الف چند قرائت در ملک وجود دارد طبق دستور مفسر بنویسید ب مراد از اضافت مالک بطرف یوم الدین چیست آیا حقیقی است یا لفظی با تفسیر تشریح دهید

جواب الف در لفظ مالک یا قرائت وجود دارد اول قرائت متواتر هستند که بطور دلیل در تفسیر آمده است ملک الیوم الدین این قرائت عاصم کوفی علی ابن حمزه کسائی و یعقوب است که مالک را با اثبات الف میخوانند ملک یملک ملکا صیغه اسم فاعل

۲ ملک به حذف الف ملک بضم میم صیغه صفت است یعنی پادشاه حاکم اعلی قاضی بیضاوی و صاحب کشاف قرائت دوم را متن خود قرار داده و برای آن ۳ دلیل ذکر میکند که این قرائت حرمین است و معلوم است است که آنها خیلی فصیح و عالم به قرائت بودند

۲ ارشاد الله ج) است لمن الملک الیوم در این آیه خداوند ج ؟

خود نه گفت ملک یوم جزا ذکر کرده است لذا در ملک الیوم الاکل

همین قرائت اختیار گرده شود که در میان دو آیه تنا سب

معنوی باشد واین دو صورتی است که ملک از ملک بضم میم

مشتق است نه به کسر میم لذا نزد ایشان حذف الف ترجیح

دارد ۳ اینکه در ملک به این قرائت بخوانند تعظیم وجود داد د

بخلاف مالک چونکه مالک از ملک ماخوذ است یعنی در اشیای

مملوکه تصرف کننده و معلوم است که مالک بودن هر کس با کسی

صادق می آید بخلاف ملک این از ملک بملک ماخوذ است

یعنی بر سامورین امر و نهی کردن و تصرف نمودن که هر حاکمی

بخواهند انجام میدهند در پادشاه و حاکم اعلی

د طبعی است که هر کس پادشاه نمی شود بخلاف مالک که اطلاق

آن بر هر کسی می آید حتی در ملکیت او اگر حقیر ترین چیزی

باشد بنا براین قاضی بیضاوی کلمه ملک را بر مالک ترجیح داد ند

اما در قرائت اول همه وجوه ترجیح وجود دارد اما برای قرائت

دوم وجوه ترجیح ندارد ۱ در مالک حروف بیشتر هستند لذا به نسبت

ملک از ملک بملک ثواب بیشتر وجود دارد ۲ اطلاق مالک بر

بیشتر افراد صادق می آید و افراد بیشتر را در خود جمع میکند

بخلاف ملک زیرا مالک زمین مالک منزل مالک غلام مالک پرندگان

بر همه مالک بودن صادق می آید برخلاف ملک که نسبت آن

به این اشیا درست نیست ۳ در کلمه مالک وسعت بیشتری

وجود دارد به نسبت ملک زیرا برای مالک ملکیت کلی لازم است

و مالک در ملکیت خود احتیاج دارد هیچگونه بخواهد تصرف میکند

کسی او را سوال نمی کند چنانچه صاحب کتاب گفته المالک هو المتصرف

فی الاعیان کیف یشاء بخلاف ملک که مالکیتا لازم نیست

و اختیار آن معلوم هستند خودش تابع قانون میباشد

به هر حال این دو قرائت واجب میباشد از علامه زمخشری و بیضاوی
که قرائت ملک را ترجیح داده اند قرائت مالک بهتر است
ولی در واقع مالک ملک هر دو یک معنی دارد خواه به معنی رب باشد
یا به معنی قادر مطلق قرائت سوم به سکون لام قرائت چهارم
ملک فعل ماضی است در این صورت یوم الدین بنا بر مفعولیت
منصوب است این قرائت به طرف امام اعظم و حسن بصری منسوب است
قرائت پنجم مالکاً به نصب خوانده میشود ای الحمد لله حال کونه
تعالی مالک یوم الدین یا اینکه بنا بر حال بودن از لفظ منصوب
میشود ای الحمد لله حال کونه تعالی مالکاً یوم الدین یا بنا بر بودن
از لفظ الله منصوب میشود ای الحمد لله حال کونه تعالی مالکاً یوم
الدین قرائت ششم با رفع مع تنوین قرائت هفتم مالک بلا تنوین
با رفع در این دو قرائت اخیر رفع بنا بر خبر بودن از مبتدا محذوف
ای هو مالک الیوم الدین لذا اگر اضافت مالک بطرف یوم باشد
مثل قرائت ۷ بلا تنوین مالک وی باشد وگرنه مع تنوین می آید
د ب) مالک یوم الدین آیا اضافت حقیقی است یا لفظی قبل از هر
چیز باید دانست که اضافه بر دو قسم است ۱. معنوی و حقیقی
۲. اضافت لفظی: اضافت معنوی یعنی اضافت غیر صفت بطرف
معمول خودش مثل غلام زید و اگر صیغه صفت باشد بطرف غیر معمول
خودش مضاف میشود مثل کریم البلد: اضافت معنوی بر ۳ قسم
است ۱. اضافت به لام مثل غلام زید که در اصل غلام لزید بوده
۲. اضافت به من مثل خاتم فضة که در اصل خاتم من فضة
۳. اضافت ظرفیة مثل صلوات اللیل که در اصل صلوات فی اللیل میباشد
این اضافت زمانی صورت میگیرد که مضاف الیه ظرف مضاف
باشد و در صورت اضافت معنوی اگر مضاف الیه معرفه باشد

Year: Month: Date:

اضافت مفید تعریف است و اگر مضاف الیه نکره باشد مفید تخصیص است؛ اما اضافت لفظی عبارت است از مضاف بودن صیغه صفت بطرف معمول خودش که فاعل یا مفعول باشد مثل ضارب زید و مثل حسن الوجه که صیغه صفت به طرف معمول خود یعنی فاعل مضاف است و فایده اضافت لفظی ~~مضاف~~ تخفیف است از مضاف تنوین ساقط و جمع می آید و فایده دیگر از تعریف و تخصیص بدست می آید بعد از این تقریر در مالک الیوم الدین بخاطر اضافت که لفظی است صیغه مالک صفت به طرف معمول خود مضاف است ولی در این صورت اشکال وارد میشود و آن اینکه در این صورت مالک الیوم الدین بخاطر اضافت لفظی نکره است پس در میان صفت و موصوف مطابقت نیست مفسر علام جواب میدهد؟

یعنی اضافت لفظی نیست اضافت معنوی است زیرا اضافت لفظی عبارت است از مضاف بودن صفت به طرف ~~معمول~~ معمول خودش و اینجا صیغه صفت لفظ مالک را مضاف کرده بطرف یوم الدین معمول خودش این علی سبیل التوسع است ظرف را علی سبیل التوسع قائم مقام مفعول به عرض این است که لفظ مالک که مفعول حقیقی بود یعنی یک کلمه را حذف کرده لفظ یوم که ظرف است قائم مقام مفعول به قرار داده مالک را به طرف آن مضاف کردند مثل یا سارق اللیل که در اصل عبارت اینطور است یا سارق المال فی اللیل ~~همچنین~~ همچنین مالک الیوم الدین در اصل مالک الامور یوم الدین یعنی مالک تمام امور روز جزا است پس در این عبارت الامور مفعول بود حذف شده و ظرف را توسعاً قائم مقام مفعول به قرار داده پس اضافت معمول نیست اضافت معنوی است سوال معنی توسع من الظرف این است که در ظرف فی مقدر نباشد و ظرف را مانند مفعول به بلاواسطه منصوب گردانند

۳۹

Subject:
Year: Month: Date:

پس یوم الدین معمول به شد ولی وقتیکه مالک که فاعل را اضافه
به طرف معمول معمول انجام داد در این اضافت لفظی است
که مفید تعریف نیست الجواب بابیتهای مالک اسم فاعل اینجا عمل
نمی کند زیرا برای عمل اسم فاعل شرط است که به معنی حال یا استمرار
است اگر به معنی ماضی باشد می شود مالک الامور یوم الدین
زیرا در یوم جزا ~~حق تعالی مالک امور تمام~~ می باشد مثل نادی
اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف اگر به معنی استمرار
باشد ترجمه انّ ملک الیوم الجزا و علی وجه الاستمرار
خلاصه به معنی ماضی باشد یا استمرار یعنی وقتیکه اسم به معنی
حال یا استقبال دلالت کند شرط یافته نشد پس اضافت
معنوی است
هم یافت نمی شود اضافت صفت الی غیر معمول میباشد بلکه اضافت
مالک یوم الدین صفت لفظ الله قرار دادن در این صورت صحیح است
سوال ⑫ ایاک نعبد و ایاک نستعین علت عدول از غیبت بطرف
خطاب چیست (ب) چند قرائت در ایاک وجود دارد
(ج) معنای عبادت و استعانت چیست چرا عبادت را برا استعانت
مقدم کرد جواب بدهید (د) چرا مفعول را بر فعل مقدم کرد توضیح دهید
جواب: حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بر ریح این عدول را در علم
بیان التفات گویند این التفات در کلام بلغای عرب به کثرت
یافت میشود علت این عدول را قاضی بیضاوی در ۳ توجیه ذکر
میکند در آیه کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین نکته اول عالمانه
و عارفانه که این نکته را مصححه میگوید معنی این نکته این است که
بخاطر این خطاب کردن درست در می آید نکته مصححه وقتی در آیه
ما قبل ذکر ذات الهی آمد که واقعا مستحق حمد است و پس صفات
عظیم آن را بیان کرد و به ذکر آن صفات ذاتی که مستحق حمد است
از تمام ذوات دیگر ممتاز گردید و تعلق علم به معلوم تعلق گردید
وابسته

از صفت التفات
از غیبت
مشاهده

Subject:
Year: Month: Date:

این معلق علمی را به منزله علم با لمشاهده قرار داده آن معلوم معین را خطاب کرده ایاک نعبد و ایاک نستعین ای ذات رب العلمین رحمن الرحیم مالک روز جزا نخصک بالعبادت والاستعانت و از غیر تو مدد نمی خواهیم و نه آنها را عبادت میکنیم غرض اینکه تمیز بالصفات بمنزله ختام قرار دادیم زیرا از ذکر اوصاف و خصوصیات شخصیت شفیق و متعال رفع گردید و از غیر کاملاً مستمتاز گردید بخاطر دلالت الفاظ بر یا دتی اختصاص از غیبت عدول کرده به خطاب آمده با الفاظ دیگر باید گفته شود وقتی بنده به ذکر حمد الله مشغول بود و پس در اوصاف او فکر میکرد بدین وسیله نور معرفت حاصل کرده تربیت کامله باری تعالی و شان رحیمی الله را ملاحظه فرمود از دلائل ترقی کرده به مشاهده و از غیبت بطرف حضور راه یافت که آن ذات باری تعالی گویا در جلوه و موجود است لذا با لمشاهده با او گفتگو میکرد پس بنده که تاکنون مالک خود را فقط یاد میکرد و در ذکر فکر او بود اکنون ترقی حاصل کرده به منزله کامیابی رسید و با اشتیاق فرمود ایاک الآیه

از اسلاف منقول است که لب و لباب قرآن کریم سوره فاتحه و لب لباب سوره فاتحه ایاک هست فاتحه سر القرآن و سر الفاتحه هذه الکلمه

نکته دوم صفت التفات عرب عموماً تفنن در عبارت را میپسندند از یک اسلوب به اسلوب دیگر تغییر داده و به روش دیگر سخن میگویند این تبدیل دو فایده دارد یکی آنکه در عبارات جدیدیت پیدا میشود

۲ در سامع رغبت شنیدن کلام است ضرب مثل مشهور کل جدید لذیذ

س: ایاک سه قرائت است ا قرائت مشهور عثمانی بکسره همزه و تشدید اللام ایاک ۲ بفتح الهمزه و کسره یا ۳ بفتح الها هیاک

ج عبادت عبارت است نهایت عجز و انکساری و از همین کلمه این عبادت منقول است

Year: Month: Date:

یعنی این طریق مباحثه را طریق پای مال شد به این مناسبت عرب میگوید
تعبید ز و عبده

یعنی ان را بر تمام ضروریات استعمال میکنند و آن را حقیر و معمولی میپندارد گویا این چیز یا در هر وقت وقت مطیع و عاجز بودن است هر کاری بخواهید از او بگیرید چون معنای عبارت هم نهایت انکسار و ذلت لذا استعمال لفظ عبادت فقط برای الله تعالی استفاده میشود معنای استعانت مدد طلب کردن این بر دو قسم است استعانت ضروریه و استعانت غیر ضروری، ضروری آن است که بغیر از آن وسایل حاصل کردن فعل ممکن نیست مثل فاعل که برای انجام فعل قدرت داشته باشد ولی فاعل علم فعل را داشته باشد و آله که با آن فعل انجام میگیرد برای فاعل آمده باشد: اگر تمام امور برای بنی آدم باشد انسان مستطیع میشود در این صورت انسان را مکلف ساختن درست است مثلاً برای کتابت قلم و جوهر لازم است و برای نجار وسایل نجاری چون فعل محتاج آلة است: و در اصطلاح علم کلام تعریف استطاعت همین است به این استطاعت ضروریه گفته میشود و در اصطلاح علم فقه آنرا استطاعت ممکنه میگویند غیر ضروریه اشیائی را بدست می آورد که بخاطر حصول آن انجام این فعل آسان و سهل باشد: یعنی از استطاعت ضروریه کمی بیشتر برای انجام فعل این وسایل ضرورت نیست ولیکن بخاطر حصول آسانی و سهولت انجام بدست آوردن این اشیاء لازم است: علت تقدیم عبادت بر استطاعت این است که عبادت وسیله ~~استطاعت~~ استعانت است و وسایل بر مقاصد مقدم است نعبد را بر نستعین بخاطر رعایت فواصل مقدم کرد: وجه تقدیم ایاک نعبد را بر نعبد در ایاک نستعین با وجود اینکه به لحاظ قاعده نحوی فعل باید از فاعل مقدم باشد زیرا فعل بر معمول خودش مقدم میشود: لذا در آیه کریمه چرا معمول را بر عامل مقدم کردن قاضی بیضاوی جواب داد

Year: Month: Date:

۱- مراد از مفعول ایاک ذات باریتعالی است به همین خاطر تعظیماً ذات مقدم است، و اینجا در ایاک قاعده وجود دارد هنگامیکه پادشاه خدام خود را کارمند خود را بر کاری مکلف کند اول نام خود را ذکر میکنند بعضی علما مشغول عظمت او باشد و جای دیگر توجه نکند به همین خاطر الله احکام الحاکمین است اول تذکره ذات خویش فرموده و الفاظ ایاک دلالت کرد تا که بنده هوشیار باشد که معبود واقعی ما بندگان الله است و در تعظیم آن سستی نکنیم بلکه با کمال عاجزی به عبادتش بپردازیم ۲- مفعول بخاطر اهتمام به شأن بودن مقدم کرد زیرا اصل مقصد ذات الله است ۳- بخاطر حصر مقدم شده ۴- حق تعالی مبدأ تمام کائنات است لذا از نظر اعتبار هم مقدم میشود با وجود ذکره ۵- ایاک مفعول را مقدم کرد عابد را براین سخن متنبه کرد که او اگر با ذات نظر بر ذات معبود باشد نه بر ذات عابد لذا براین نظر نگاه کرد یک رابطه غیر عبادت بر عابد معبود وجود داشته باشد ذات مقصد او باشد و ازما سوی الله بی رغبت از اینجا فضیلت کلام رسول الله بر کلام حضرت موسی فهمیده میشود چون حضرت رسول ص، فرمود «ان الله معنا» حق تعالی را بر ذات خود مقدم کرد بر خلاف حضرت موسی (ان معی ربی سیهدین) کرد آن معی از ربی مقدم است

سوال ۱۳ اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم این عبارت را بر نهج مفسر شرح دهید و عبارت آینده را چگونه که مفسر شرح داده تشریح کنید ۴۳ توضیح بیشتر در صفحه ۴۳

الجواب: این جمله بیان جمله ما قبل است ایاک نستعین یعنی در نستعین مددی که خواسته شد گویا این جمله بیان او ست حق تعالی به بندگان خود ارشاد میفرماید شما از من مدد طلب میکنید چگونه مدد بکنم شما را لبده عرض کرد [اهدنا الصراط المستقیم]

که راه راست را به ما بنما و مشکله شما ما را توفیق اسلام فرموده‌اید

اکنون ما را به او قائم بدار که از هر گونه تفریط و افراط و اختراعات

بدعات محفوظ بدار مراد از مستقیم ملت تمام معصوم میباشد

یعنی خدایا ما را به هر دو راه بر صراط مستقیم قائم بدار و راه راست

معتدل را به ما نشان بدی که از افراط تفریط پاک باشد سپس

در اهدنا الصراط مستقلاً چیزی را خواسته اند که از همه اهم و

معقود اعظم بوده است؛ معنای لغوی هدایت راهنمای کردن

است: و در اصطلاح معنای هدایت رهنمائی با لطف مهربانی

لذا استعمال هدایت در این صورت فقط در امر خیر میباشد نه در

امر شر زیرا قید لطف منافی عموم است سوال این دعوا که قید لطف (اشکال)

منافی عموم است با این آیه درست در نمی آید فاهدوهم الی صراط الجحیم

یعنی آنها را بسوی جهنم راه بنما لذا با این آیه معنای قبلی نقض

میشود علامه بیضاوی رح فرموده این کلمه مبنی بر استهزا و تحکم است

چنانچه بطور مسخره بخیل را بگوئی سخی و از همین کلمه هدایت هدیه مأخوذ

است زیرا تحفه دادن لطف محبت است و از همین هدایت قول عرب

هوادی الوحش مشتق است زیرا عرب این قول را به حیوانی اطلاق میکند

در بیابان سرگرده حیوان وحشی باشد فعل ماضی هدایت هدی

است و مضارع آن یهدی می آید این فعل به طرف مفعول ثانی به

واسطه لام یا الی متعدی می شود: کما من التنزیل العزیز:

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم بوسیله لام (ای صراط بوسیله الی)

واختار موسی قومه در اصل موسی من قومه بوده؛ مثلاً یحتدین راه را در

اختیار ما قرار بدی متعدی بوسیله من ~~است~~ می بود اما موسی ع من را حذف

کرد اقسام و مدارج هدایت زیاد و لی به اعتبار اجناس چهار قسم

است که بریک دیگر مترتب میباشد 1 حسی احساسی یعنی فیضان

نیروهای که به وسیله آن بنده بر فهمیدن مسایل خود قدرت پیدا میکند

Year: Month: Date:

مثلاً قیمیان قدرت حسی ظاهره حواس سامعه لامسه ذائقه و قیمیان حواس باطنه حس مشترک خیال وهم و غیره ۲ استدلالی یعنی قائم کردن دلیلی که از آن در حق باطل صلاح و فساد امتیاز پیدا میشود و بسوی همین امر اشاره شده (وهدیناه النجدین) من انسان را به خیر شر هر دو هدایت کردم ۳ الهامی جای که عقل انسان عاجز میشود در آنجا حق تعالی رسولانی را فرستاد و کتابهای نازل کرد و رهنمای الله به این وسیله حاصل شد و جعلنا هم ائمة یهدون بامرنا همین معنی هدایت چراط است ۴ انکشافی که خداوند متعال برای بندگان خودش در دل آنها راه و رمزهای را منکشف میکند و تمام حجاب ظلمانی را دور میکند و حقائق اشیاء کشف میشود خواه این انکشاف بوسیله وحی یا الهام یا رؤیای سالم صالحه و این هدایت قسم چهارم مخصوص انبیاء و اولیا کرام است از ارشاد تعالی فبهداهم اقتده والذین جاهدو فینا اشکال وارد میشود و آن اینکه بنده خدا وقتی با دولت ایمان مشرف شد در آن صورت حمد ثنای بارتعالی را بیان میکند و در آن صورت معبود حقیقی را برای عبادت و استعانت مخصوص میداند، وقتی این هدایت برای مؤمن حاصل شود پس از چراط المستقیم طلب هدایت دیگر تحصیل حاصل است و این درست ؛ جواب قاضی بیضاوی مقصود مؤمن از اهدنا چراط المستقیم مزید هدایت ثابت قدم بودن یا حصول مدارج است قوله اهدنا صیغه امر است امر و دعا لفظا مشترک است برای طلب فعل مع فرق میان دو نیست امر بعنوان استعلا و دعا بعنوان پائین دانستن خود طلب از دیگر د والسراط، من سرط الطعام کلمه چراط در اصل با دس، بود وقتی جونده طعام را می جود و فرو میبرد همکانه اگر کتاب ترجمه گو یا ریافله فرو میبرد و راه را لقم میگوید چون راه روندگان را فرو میبرد قاضی بیضاوی میفرماید در لغت قریش و مصحف عثمانی با صاد است

س را به بدل کردن گاهی ؛ سوال این تبدیل برای چی میفرماید
لطابق طاء می طابق تا در طباق صاد مطابق طا باشد باید داشت
ص ض ط ظ اینها از حروف اطباق میگویند چون در وقت اداء این
حروف اکثر جسم زبان با کنار دندان ها می چسبد و حروف دیگر
را منفتحه گویند که زبان با دندان ها می چسبد البته تبدیل
صراط س را چون ... از حروف مهموسه و طا از حروف مجهوره مستعلیه
هر یک ضد و موجب ثقل است و س را صاد بدل کرد تا بین
ص و ط مناسبت پیدا کرده و قد تشبع الصاد صوت الزاء یعنی
برای ضاد آواز پدید آورند علت اتمام آن است لیکن
اقرب الی مبدل منه قریب باشد؛ لذا وقتی که در صا آواز
زا اشمام کرده شد سا قریب زا میباشد و این قرائت این کثیر
است اختلاف قرائت عبدالله بن کثیر تابعی صراط را با سین میخواند
و ابو عماره حمزه بن حبیب کوفی متوفی 156 با اشمام میخواند و دیگر قاریان
با صاد میخوانند و همین لغت قریش است و در مذهب حضرت عثمان
ثابت است. جمع صراط شُرُط جمع کتب لفظ صراط مثل لفظ طریق برای
تذکیر و تانیث یکسان است (در جای دیگر آمده : اولئک الذین
انعم الله علیهم من النبین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین !
این جمله صراط الذین انعمت بدل الکل از صراط المستقیم است
و بدل الکل در حکم تکریر عامل است گویا را اهدنا صراط المستقیم الآیه
گفته اهدنا صراط الذین انعمت علیهم چنانچه در مقابل دیگر ارشاد شده است
الذین استضعفوا لمن آمن منهم قوم مغضوب گروه ضعیف را گفت ایمان
ایمان آورده بوده اید نگاه کنید اینجا من آمن منهم بدل است برای
الذین استضعفوا سوال بدل الکل آنرا گویند که عین مبدل منه باشد
یعنی هر دو در ذات متحد باشد یا در معنی متحد باشد آن دو در مقصود
متحد باشد

لذا چه ضرورتی برای ذکر صراط المستقیم بود درحالیکه مراد راست درخواست علم در اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم آمده بود در حقیقت مقصود تحصیل حاصل است یعنی صراط مستقیم را قبلاً خواسته بود اینجا میگوید اهدنا صراط المستقیم: جواب: بیضاوی (رح) میفرماید این عبارت برای دو فایده ذکر شده است ۱ فایده عام این از تکرار عامل یافته میشود یعنی اول گفته اهدنا صراط المستقیم از این نسبت انعمت علیهم پیدا شده که راه مستقیم راه کسانی است که برآنها نعمت داده شده لذا از این تاکید پیدا شد وطبق قاعده إذا تکرر تقرر فایده ۲ فایده خاص یعنی تصریح میکند که راه مسلمانان مشهور با استقامت است

سوال ۱۴: غیر المغضوب علیهم و الضالین این آیه را طبق دستور مفسر تفسیر کنید الجواب

قبل از تفسیر به ترکیب این آیه توجه فرمائید غیر مضاف الف لام بمعنی الذی موصول مغضوب اسم مفعول علیهم مفعول مالم یسم فاعله اسم مفعول با مفعول مالم یسم فاعله پیوسته جمله اسمیه صله برای موصول صله باموصول مضاف علیه برای مضاف با مضاف علیه معطوف واو عاطفه لا الضالین معطوف با معطوف علیه پیوسته بدل الکل برای الذی قاضی صاحب میفرماید در غیر المغضوب دو قرائت وجود دارد یکی مجرور و یکی منصوب در قرائت جمهور مجرور خوانده میشود در این صورت دو ترکیب وجود دارد یعنی غیر برای الذین انعمت علیهم بدل است در این صورت ترجمه که منعم علیه همان گروهی است که از غضب الهی محفوظ و سالم مانده اند لیکن در این صورت ممکن است که از انعمت علیهم مقصود همان مردم مراد باشند که هرگز گمراه نمی شود مثلاً انبیاء (ع)، ترکیب دوم معطوف و معطوف علیه پیوسته صفت الذین انعمت علیهم قرار داده شود و این صفت بر دو قسم است یکی صفت کاشفه دوم صفت مخصصه صفت کاشفه آنرا